

و انتشار فی انتصافِ انصافِ قوافی انتصاف را از انتصافِ بنا کردند تا که علامتِ انتصاف  
بود آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن باشد همراه وصل که در اول شود آنور و نهاد  
چنان باشد بسکون آخراً خوش وقف کردند علامت و قسمی سقوط ادراک شد این قسم  
شده بیگر صیغه‌ای بر قیاس با پایه‌ای بالا اند پایه تعلق دارد و پایه تعلق دارد پیمان  
با تعلق دارد مفهوم اند که در امر حاضر بعد از حذف تا متوجه می‌ماند و صیغه‌ای  
دو گیر مانند صیغه‌ای چنان پایه است پایه تعلق دارد این قسم در اصل اختر ز بود و دو  
حروف از یک جنس هم آمدند هر دو متوجه اول را ساکن کردند در دوم او غایم کردند هر دو  
شده بخوبی اصل اختر ز بود و دو حرف از یک جنس هم برآمدند هر دو متوجه اول را  
ساکن کردند در دوم او غایم کردند بخوبی شده بخوبی در اصل بخوبی بود و دو حرف از یک جنس  
بهم آمدند هر دو متوجه اول را ساکن کردند در دوم او غایم کردند بخوبی شده بخوبی در اصل اختر ز  
بود و دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متوجه اول را ساکن کردند در دو  
اختر شده بخوبی در اصل بخوبی بود و دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متوجه اول را ساکن کردند در  
دوم او غایم کردند بخوبی شده بخوبی در اصل بخوبی بود و دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متوجه اول  
را ساکن کردند در دوم او غایم کردند بخوبی شده بخوبی در اصل بخوبی بود و چون لم جازمه مرا اول  
فعلِ مضارع در آنها خوش بجزیم کردند علامت جزیمی سقوط ادراک شد اتفاقاً ساکنین  
شد میان هر دو را در اول که ساکن شده بود برای او غایم و را شانی که ساکن شده بخلاف  
جزیمی بعضی را رشانی را احرکت فتح و اوند لایق الفتح است اخف ا حرکات بعد اول ساکن

متاخر ک اول بادر دوم او غام کردند کم سیخمر شد و بعضی را رشانی را حرکت کسره داده  
لایم کامپانی ادا خریک خریک پالکسیر بعد اول ساکن ثانی متاخر ک اول بادر دوم او غام  
کردند کم سیخمر خوانند و بعضی ترک او غام کردند کم سیخمر خوانند کم سیخمر ادریل  
سیخمر آن بود چون لم جازمه بر اول فعل مصنوع در آمد آفرش راجرم کرد علامت جزء  
سقوط نون اعرابی شد کم سیخمر آشند صیخه های واحد چند و چهار خوانند و دو شنبه  
و جمع نون دو هشتاد امر اخمر را از سیخمر بنادر کردند تا ک علامت استقبال بود آنرا  
حذف کردند ما بعد حذف ساکن باند چهز وصل بکسره در اول شد و آور و ندا مردمان با  
بکون آخرا خریش ط وقف کردند علامت و قفعی سقوط خرکت شد القاء ساکنین شد  
میان هر دو را اول که برابری او فهام ساکن شده بود و را رهانی که بعلامت و قفعی  
ساکن شده بعضی را رشانی را حرکت فتح و اند لایم القاء آخف اخراج کات بعد  
اول ساکن ثانی متاخر ک اول بادر دوم او غام کردند اخمر خوانند و بعضی را رشانی  
را حرکت کسره دادند لایم کامپانی ادا خریک خریک پالکسیر بعد اول ساکن  
ثانی متخرک اول بادر دوم او غام کردند اخمر خوانند و بعضی ترک او غام کردند  
اخمر خوانند اخمر را از سیخمر آن بنادر کردند تا ک علامت استقبال بود آنرا حذف  
کردند ما بعد حذف ساکن باند چهز وصل بکسره در اول شد و آور و ندا مردمان شد  
بکون آخرا خریش ط وقف کردند علامت و قفعی سقوط نون اعرابی شد اخمر آش  
و هرین قیاسیت اخمر و اخمری و اخمر اخمرین را از سیخمر آن بنادر کردند تا ک علامت

وستقباله و آنرا حذف کردند ابعد حذف ساکن باشد هنر و صلی بکسر همایش در آن دارد  
امر بمان نشده بکون آخرا خوش بجهزی نگردید زیرا که مبنی است فاصله بین مالا تغییر آخرا  
بمفعول العوامل علمی این حمره در صلی بحمره در صلی بحمره بود و چون لام امر برآورده فعل مضارع  
در آمد آخرا شش جزء کرد علامت جزئی سقوط حرکت شدالتقاوی ساکن نشده میان  
هر دو راه را اول که برابی او غام ساکن نشده بود و دو راه ثانی که علامت جزئی ساکن شده  
بعضی را رشانی را حرکت فتح دادند لایق القیمة آخفا الحركات بعد دادند ساکن ثانی  
متحرك اول را در دوم ادغام کردند لایق الحمره خواهد داشد و بعضی را رشانی را حرکت کسره دادند  
لایق الشاکن ادا افتک خریک بالکسر بعد دادند ساکن ثانی متحرك اول را در دوم  
ادغام کردند لایق الحمره خواهد داشد و بعضی ترک ادغام کردند لایق الحمره خواهد داشد لایق الحمره  
چون لام امر برآورده فعل مضارع عائمه علوم در آمد آخرا شش جزء کرد علامت جزئی سقوط  
حرکت شدالتقاوی ساکن نشده میان هر دو راه را اول که برابی او غام ساکن شده  
بود و دو راه ثانی که علامت جزئی ساکن نشده بعضی را رشانی را حرکت فتح دادند لایق  
القیمة آخفا الحركات بعد دادند ساکن ثانی متحرك اول را در دوم ادغام کردند لایق الحمره  
خواهد داشد و بعضی را رشانی را حرکت کسره دادند لایق الشاکن ادا افتک خریک بالکسر  
بعد اول ساکن ثانی متحرك اول را در دوم ادغام کردند لایق الحمره خواهد داشد و بعضی هر برگ از عالم  
لایق الحمره خواهد داشد همیرین قیاس تسلیم واحد و تکلم مع لغیر است لایق الحمره در صلی بحمره بود چون  
لام امر برآورده فعل مضارع مجهول در آمد آخرا شش جزء کرد علامت جزئی سقوط حرکت

## لَهُ الْفَاتِحَةُ لَهُ الْغَامِلَةُ لَهُ

شده است ساکنین شدمیان هر دو را اول که برای او غام ساکن شده بود و را دو  
شانی که بعد است جزءی اکن گشت بعضی را شانی را حرکت فتح دادند لآن الفتح آغاز  
الحرکات بعد اول ساکن شانی متوجه آول را در دوم او غام کردند لآخر خواهد بود بعضی را  
شانی را حرکت کسره دادند لآن الشاکن اذ اخیر که حرکت بالکسر بعد اول ساکن شانی  
متوجه آول را در دوم او غام کردند لآخر خواهد بود بعضی برک او غام لآخر خواهد بود  
لآخر در صل لآخر بود چون لا برای برآول فعل مضارع می طب علیهم در آمد آخر شانی  
جزم کرد علامت سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شدمیان هر دو را اول که  
برای او غام ساکن شده بود و را در دوم که برای علامت جزءی ساکن گشت بعضی را شانی  
را حرکت فتح دادند لآن الفتح آغاز الحرکات بعد اول ساکن شانی متوجه آول را

در دوم او غام کردند لآخر خواهد بود بعضی را شانی را حرکت کسره دادند لآن الشاکن  
اذ اخیر که بالکسر بعد اول ساکن شانی متوجه آول را در دوم او غام کردند لآخر  
خواهد بود بعضی برک او غام لآخر خواهد بود چون شیخ لآخر لآخر لآخر شد  
وجه دارد لآخر در صل لآخر بود چون لا برای برآول فعل مضارع مجہول در آمد آخر شانی  
جزم کرد علامت جزءی سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شدمیان هر دو را ای آخذ  
چیزی را مشتست لآخر و لآخر با پفعی لای احمد در صل احمد بود و  
حرف از کجنس هم آمد هر دو متوجه اول ساکن کرد و در دوم او غام کردند احمد  
شد لآخر ور چون لآخر بود و حرف از کجنس هم آمد هر دو متوجه اول ساکن

در دو ماده غامم کردند این حاصل نشود اما منتهی این حاصل را اینجا نوشته و اینجا تر تجربه نمایند  
اگر این حاصل را از سخنگوی بنا کردد متاکن علامت هست تقبیل بود آنرا حذف کردند با بعد حذف  
ساکن مانند بجزء وصل یکسر در او اشوف آور و ندا مر جان باشد رسکون آن خواهد شد و قبض  
کردند علامت و قبض سقوط حرکت شد المقامی ساکنین شیوه ایان هر دو را در آن اول که  
برای دغام ساکن شده بود و راز شما فی که بعد از علامت قبض ساکن گشت بعضی از رشافی را حرکت  
فتح و اوند لاین الفتحه آنچه این حرکات بعد اول ساکن شما فی متوجه اول است در دو ماده غامم  
کردند این حاصل خوانند و بعضی را رشافی را حرکت کردند لاین اسکن از این حاصل  
حرکت پا لکسر بعد از اول ساکن شما فی متوجه اول است در دو ماده غامم کردند این حاصل خوانند و  
بتوجه این حاصل خوانند و بین قیاس اند باقی صیغه های نیز باب بیان

رباعی مجرد و مزید فیه بای فحتمله الک درجه و الد درج گردید و ایندیان پنیریا  
و خرج یک درج و دیگر اینها فهمه مدرج و درج یک درج و خرج دیگر اینها فهمه  
مدرج کم میدرج کم میدرج لا میدرج لکن میدرج لکن میدرج الامر منه  
و خرج یک درج لکن میدرج و البینی عنده لاین مدرج کم میدرج لا میدرج لکن میدرج  
الظرف منه مدرج مدرج جان مدرج جان بای فحتمله الش درج گردیدن میدرج  
یک درج مدرج جان فهمه مسند درج و مدرج یک درج مدرج جان فهمه مسند درج کم میدرج  
کم میدرج لا میدرج لکن میدرج لکن میدرج الامر منه مدرج مسند درج  
لاین میدرج لاین میدرج و البینی عنده لاین میدرج لاین میدرج لاین میدرج لاین میدرج

مع

رسکون آن  
رسکون آن

اسه

باشد این که بک  
این جمله  
نه بدم و ملخ  
وقایع بوسیله  
لطف الکسر

میدرج لاین  
نه بدم لاین  
وقایع لاین  
وقایع لاین

لَا فَعْلَانَ لِهِ مُهْلِكَةٍ لَوْلَى لَهِ بَنِي لَهِ

مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ مُتَدَّعِّجٌ  
يَكْدِيْكَرْفَتَادِنْ شَتَرْدِرْبَازِكَشْتَنْ اِخْرِسَجْمَ سَجْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ رَاهِسَجْمَ وَ اِخْرِسَجْمَ سَجْرِسَجْمَ  
اِخْرِسَجْمَ اَفَذَاكْ مُهْرِسَجْمَ كَمْ سَجْرِسَجْمَ لَا سَجْرِسَجْمَ لَا سَجْرِسَجْمَ لَا سَجْرِسَجْمَ لَكَنْ سَجْرِسَجْمَ  
الاَمِرْمَسْرَ اِخْرِسَجْمَ لَتَخْرِسَجْمَ لَتَخْرِسَجْمَ لَتَخْرِسَجْمَ وَ الْبَنِي عَنْهُ لَا سَجْرِسَجْمَ لَا سَجْرِسَجْمَ لَا سَجْرِسَجْمَ  
لَا سَجْرِسَجْمَ الْطَرْفَ مِنْهُ مُهْرِسَجْمَ مُهْرِسَجْمَ مُهْرِسَجْمَ مُهْرِسَجْمَ مُهْرِسَجْمَ مُهْرِسَجْمَ  
بِرَادِامْ بِرَخَا سَقْتَنْ دَاهِنَابِرِبُوْسْتْ عَضَابِرَآمَدَنْ زَسَرَمَا يَا زَلَزَه يَا زَرَسْ اَقْشَعَرْ  
اَقْشَعَرْ اَفَهُو مُقْشَعَرْ دَاهِنَابِرِبُوْسْتْ اَقْشَعَرْ اَفَذَاكْ مُقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ كَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ  
يَقْشَعَرْ كَمْ يَقْشَعَرْ كَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَكَنْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ  
اَقْشَعَرْ اَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ لَمْ يَقْشَعَرْ  
لَمْ يَقْشَعَرْ وَ الْبَنِي عَنْهُ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ  
لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ لَا قْشَعَرْ  
مُقْشَعَرَاتْ اَهْرَازْ بَاعِلَمَه دَخْرَجَ دَهْرِجَادَه دَهْرَجَادَه دَهْرَجَادَه دَهْرَجَادَه دَهْرَجَادَه  
دَهْرَجَ بِنَا كَرْدَنْ تَكَرْ عَلَامَتْ سَقْبَالْ بَعْدَ آنَرَادَفَ كَرْدَنْ بَعْدَ حَذْفَتَكَرْ بَنْدَرَمَهَانْ بَشَدَ  
بِكَونْ آخَرَشَرْ وَ قَفَدَ كَرْدَنْ عَلَامَتْ قَفَنْ سَقْوَطَهَرَكَشَدَ وَ دَخْرَجَ شَدَنَا آخَرَ دَخْرَجَ رَاهِسَجْمَ  
بِنَا كَرْدَنْ تَكَرْ عَلَامَتْ سَقْبَالْ بَعْدَ آنَرَادَفَ كَرْدَنْ بَعْدَ حَذْفَتَكَرْ بَنْدَرَهَجَادَه بَشَدَ بِكَونْ آخَرَ  
رَاوَقَفَ كَرْدَنْ عَلَامَتْ قَفَنْ سَقْوَطَهَرَكَشَدَ دَخْرَجَ شَدَنَا آخَرَ وَ اَهْرَازْ بَاعِلَمَه دَخْرَجَ  
اِخْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ اِخْرِسَجْمَ رَاهِسَجْمَ بِنَا كَرْدَنْ تَكَرْ عَلَامَتْ

استقبال بود آنرا حذف کردند از خوف ساکن نداشته و صلیب مکفر او را لش و را فشر  
 امر جان باشد بسکون آخر آخوش را وقف کردند علامت و قاعی سقوط حرکت  
 اخراجیم شد لایحه بجا لایحه بجا و لایحه بجا لایحه بجا لایحه بجا و لایحه بجا  
 معلوم و مجهول باید افعال اقشار و صلیق شعر بود و در فاز یک جنس یک  
 کلمه بیهم آمد نهاد و متوجه حرکت اول را تعلیرده بما قبل از نزد بعده اول ساکن ثانی متوجه  
 اول بار دوم ادغام کردند مقتصر شد مقتصر و صلیق شعر بود و در فاز یک جنس یک  
 کلمه بیهم آمد نهاد و متوجه حرکت اول را نقل کرد و بما قبل از نزد بعده اول ساکن ثانی متوجه  
 اول بار دوام ادغام کردند مقتصر شد مقتصر و صلیق شعر بود و در فاز یک جنس یک  
 بیهم آمد نهاد و متوجه حرکت اول را تعلیرده بما قبل از نزد بعده اول ساکن ثانی متوجه اول  
 در دوام ادغام کردند مقتصر شد مقتصر و صلیق شعر بود و در فاز یک جنس یک  
 بیهم آمد نهاد و متوجه حرکت اول را نقل کرد اول بار دوام ادغام کردند مقتصر شد  
 کلمه بیهم آمد نهاد و متوجه حرکت اول را قبل اول بار دوام ادغام کردند مقتصر شد  
 کلمه بیهم آمد نهاد و پون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آن آخرین خبر  
 کردند علامت جرمی سقوط حرکت شد الدقا و ساکنین شد میان هر دو اول را اول که برآئی  
 ادغام ساکن شده بود و در دوام که بعد از علامت جرمی ساکن شد بعض را ثانی متوجه حرکت  
 فتح دادند لاین لفتحی اخف اخراجیات بعد اول ساکن ثانی متوجه اول بار دوام ادغام  
 کردند کلمه بیهم خواندند و بعضاً برای شانی متوجه حرکت کسره دادند لاین ای ای ای ای ای  
 حرکت بالگرید بعد اول ساکن ثانی متوجه حرکت اول بار دوام ادغام کردند کلمه بیهم خواندند و

لَهُ لَمْ يَأْتِ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِذَا قَدِمَ مُؤْمِنٌ فَلَمْ يَرَهُ إِلَّا أَنْفَقَ  
عَلَيْهِ أَنْفَقَ مَا كَانَ مَوْلَانَاهُ  
لَمْ يَأْتِ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِذَا قَدِمَ مُؤْمِنٌ فَلَمْ يَرَهُ إِلَّا أَنْفَقَ  
عَلَيْهِ أَنْفَقَ مَا كَانَ مَوْلَانَاهُ

بعضی هترک و غامم کنم ای قصیر خواهدند الامر ای قصیر ای قصیر ای قصیر ای قصیر  
ای قصیر ای قصیر ای قصیر بنا کردند تا که غلامت هر قیال بود آنرا حذف کردند  
ما بعد حذف ساکن باشد نظر کردند بسیارے عیین کلمه عین کلمه او مکسور بود  
و صن کسر در او لشون آور دند امر چنان شد بسکون آن خدا آخشن و قف کردند علامت قفقی  
سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شدمیان هر دو اول را ای  
بود و را رثای کرد بعد ای  
آخی ای  
و بعضی را رثای کرد بعد ای  
ساکن شایی متحرک اول را در دو ماد غامم کردند ای قصیر خواهدند و بعضی هرک ای قصیر  
خواهدند ای قصیر را ای قصیر آن بنا کردند تا که علامت هر قیال بود آنرا حذف کردند بعد  
حذف ساکن باشد بسکون آن خدا آخشن و قف کردند علامت قفقی سقوط نون عربی شد  
در آور دند امر چنان باشد بسکون آن خدا آخشن و قف کردند علامت قفقی سقوط نون عربی  
ای قصیر ای  
بنویم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شدمیان هر دو ای ای ای ای ای ای ای  
اد غامم ساکن شده بود و را رثای کرد بعد ای  
فتح دادند لان الفتح آخی ای  
اد غامم کردند ای قصیر خواهدند بعضی را رثای کرد بعد ای ای

سم



ست احمد قاعل جمع تکیه مکریر کی خدّه و عاد و عدّ بر قیاس همراه خواسته بود  
او تو پنجه تغییر زان و آعدّست و آعدّ اسم مکریر بوجون خوسته که اسم مکریر را مصغر کنند  
اول راضم دادند شانی قابل حرکت نبود آنرا بوا و مفتوح بدل کردند سوم جای ای تغییر  
در آوردن و تو پنجه شد بعد دو و او در اول کلمه بهم آمدند اول را بجزء بدل کردند و تو پنجه  
شانی را عدّ جمع تکیه زان و آعدّه است و آعدّه اسم وحدان بوجون خوسته که اسم  
وحدان را جمع تکیه کنند در ف اول مفتوح است شانی قابل حرکت نبود آنرا بوا و مفتوح بدل  
کردند سوم جا الیف جمع تکیه مکریر در آوردن تا و وحدان را حذف کردند و تنوین نیز حذف  
کردند برای منع صرف و آعدّ شد بعد دو و او در اول کلمه بهم آمدند اول را بجزء بدل  
کردند او آعدّ شد طرف موآعد جمع تکیه زان موعدست موعد اسم وحدان بوجون

کردند شانی را عدّ جمع تکیه کنند در ف اول مفتوح بوجون شانی را نیز فتح دادند سوم جا الیف  
جمع تکیه را آمد و ندو اهد شد تو پنجه تغییر زان موعدست موعد اسم مکریر بوجون  
خوسته که اسم مکریر را مصغر کنند در ف اول راضم دادند شانی را فتح و سوم جای ای تغییر  
در آوردن موعد شد اسم آن موآعد جمع تکیه زان پس بعدست متعدد اسم وحدان بوجون  
بوجون خوسته که اسم وحدان را جمع تکیه کنند و کردند بسوی اصلش که موعدست در ف  
اول و شانی را فتح دادند سوم جا الیف جمع تکیه را آوردن حرفی که با بعد الیف جمع تکیه  
آنرا کسره دادند موآعد شد تو پنجه تغییر زان متعدد است متعدد اسم مکریر بوجون  
خوسته که اسم مکریر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل کلمه او موعدست در ف اول

راضم داوند و شالی زفتح و سوم جای اینی تصغیر فرآوردن در حرفیکه ما بعد یا می تصغیر بود آنرا  
 کسره داوند موئید همراهی جمع تکیه زان هنیعاً و سنت هنیعاً و هم و حدان بودچون خوا  
 که اسم وحدان را جمع تکیه کنند و کردند پسیوی صلش که متوجه است حرف اول و شالی زا  
 فتح داوند و سوم جای الفیح جمع تکیه آوردن در حرفیکه ما بعد الفیح جمع تکیه بود آنرا کسره  
 بعده الفیح ساکن با قبل او مکسر آن الفیح را باید ایجاد کردند و شوین تکن ل حذف کردند برآ  
 منع صرف همراهی شد موئید همیشی تصغیر زان هنیعاً و سنت هنیعاً و هم و حدان بودچون خواسته  
 اسم مکبر اصغر کنند و کردند پسیوی صلش که متوجه است حرف اول راضم داوند و شالی زا  
 فتح و سوم جای اینی تصغیر فرآوردن در حرفیکه ما بعد یا می تصغیر بود آنرا کسره داوند بعد و  
 ساکن با قبل او مکسر آن الفیح را باید ایجاد کردند موئید شد هم قفضل او و عده جمع تکیه  
 ازان او و عده است او و عده هم و حدان بودچون خواسته که اسم وحدان را جمع تکیه کنند خرف  
 اول مفتوح بود و شالی زفتح داوند و سوم جای الفیح جمع تکیه در آوردن در حرفیکه ما بعد الفیح  
 جمع تکیه بود آنرا کسره داوند او و عده شد او و عده هم قفضل او و عده هم کسره  
 چون خواسته که هم مکبر اصغر کنند حرف اول راضم داوند و شالی زفتح و سوم جای ای  
 تصغیر در آوردن در حرفیکه ما بعد یا می تصغیر بود آنرا کسره داوند او و عده شد و عده جمع تکیه  
 ازان و عده است او و عده هم و حدان بودچون خواسته که اسم وحدان را جمع تکیه  
 حرف اول راضم بود و شالی زفتح و او نهاده ایضاً وحدان را حذف کردند او و عده شد و عده  
 تصغیر زان و عده است و عده هم مکبر بودچون خواسته که هم مکبر اصغر کنند

و سه پیش از اینجا میگذرد و همچنان که در آن داشتند

حروف اول مضمون بود و ثالثی نزافع داود و سوم جای اینی لصغیر و را در دند و عجیده شد  
مشالی ای از باب فعلی فعلی فعل الشتر فرود به قدر تا نیک و الیک تو نگری شرود است چنانچه میرقره  
پیسا و پیمار او میمیره همچو یا سر یا سران یا سرون پیسره پیمار یا سر یا سران  
یسرا و پیمار او میمیره همچو یا سر یا سران یا سرتان یا سرات یو اسرا و پیسره همچو پیسره  
پیسران ییمار نسوز یو پیسره یا سره یا سرتان یا سرات یو اسرا و پیسره همچو پیسره  
پیسره یو شر یسرا و پیمار او میمیره همچو قذایک نیسوز نمیمیره کنم یو شر لامیمیره لامیمیره  
لایمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره  
لایمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره  
لایمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره لامیمیره

مَنْهُ أَفْسَرَ أَفْسَرَانِ أَفْسَرَوْنَ أَيَا بَسْرَأَفْسَرَ وَالْمُؤْنَشْ مَنْهُ بَسْرَأَيِّ بَسْرَيَانِ بَسْرَيَاتِ  
بَسْرَأَيِّ بَسْرَيِّيَّ مَشَائِيَّ اوِيِّ ازْبَابَ فَعَلَ يَفْعَلُ الْوَجْلُ وَالْمَوْجَلُ تَرْسِيدَنَ وَتَلَ



لَيُتوَضَّعُ لِلْيُوْضُعُ وَالْيُنَبَّهُ لِلْيُنَبَّهُ لَا يُتَوَضَّعُ لَا يُنَبَّهُ لَا يُتَوَضَّعُ الظَّرْفُ مَنْ تَوَضَّعَ  
 مَوْتَنَاعٌ مَوْاَضِعُ مَوْتَنَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ مَيَضَاعٌ  
 أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ أَوْتَنَاعٌ  
 وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ وَتَنَاعٌ  
 بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ بَوْدَنَاعٌ  
 رَابَازَ آوْرَونَدَ لِعَدَمِ قَادِدَةِ الْحَذْفِ عَلَيْهَا يُوْضُعُ شَدَامِرْ ضَعْفَ صَعَادِهَا صَعْنَى صَعَادِهَا  
 ضَغْنَى  
 سَخْرَكَ مَانَدَامِرْ جَاهَنَ باشَدِسِكُونَ آخْرَآخْرَشَ لَوْقَفَ كَرْدَنَدَ عَلَامَتَ وَقْنَى سَقُوطِرَكَتَ  
 ضَغْنَشَ  
 حَذْفِتَ  
 شَهْدَافَ  
 وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ وَرَمَادَهْ  
 فَدَاكَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ مَورَوْمَ

بـ ٣٠

بـ ٣١  
 بـ ٣٢  
 بـ ٣٣  
 بـ ٣٤  
 بـ ٣٥  
 بـ ٣٦  
 بـ ٣٧  
 بـ ٣٨  
 بـ ٣٩  
 بـ ٤٠  
 بـ ٤١  
 بـ ٤٢  
 بـ ٤٣  
 بـ ٤٤  
 بـ ٤٥  
 بـ ٤٦  
 بـ ٤٧  
 بـ ٤٨  
 بـ ٤٩  
 بـ ٥٠  
 بـ ٥١  
 بـ ٥٢  
 بـ ٥٣  
 بـ ٥٤  
 بـ ٥٥  
 بـ ٥٦  
 بـ ٥٧  
 بـ ٥٨  
 بـ ٥٩  
 بـ ٦٠  
 بـ ٦١  
 بـ ٦٢  
 بـ ٦٣  
 بـ ٦٤  
 بـ ٦٥  
 بـ ٦٦  
 بـ ٦٧  
 بـ ٦٨  
 بـ ٦٩  
 بـ ٧٠  
 بـ ٧١  
 بـ ٧٢  
 بـ ٧٣  
 بـ ٧٤  
 بـ ٧٥  
 بـ ٧٦  
 بـ ٧٧  
 بـ ٧٨  
 بـ ٧٩  
 بـ ٨٠  
 بـ ٨١  
 بـ ٨٢  
 بـ ٨٣  
 بـ ٨٤  
 بـ ٨٥  
 بـ ٨٦  
 بـ ٨٧  
 بـ ٨٨  
 بـ ٨٩  
 بـ ٩٠  
 بـ ٩١  
 بـ ٩٢  
 بـ ٩٣  
 بـ ٩٤  
 بـ ٩٥  
 بـ ٩٦  
 بـ ٩٧  
 بـ ٩٨  
 بـ ٩٩  
 بـ ١٠٠

مواریم مویریم مویریمه لکن نزدیم لکن بیریم لایوریم لایوریم لکن بیریم لایوریم  
لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم لایوریم  
مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم  
مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم مواریم  
اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم اوایریم  
شدن  
آوردن  
اسنام  
در کت  
بعده  
موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم  
موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم موکاریم  
بود آنرا حذف کردند و باعدها با ساکن مان قبیل او مکسر آنرا از این علامت استقبال

## ۱۸۴

فان اینکه بگردد  
پس اینکه بگردد  
لذت داشته و درون  
نهج داشته و درون  
شود



گی که این نخستین  
بهرادن مودوده  
این دیگر پیده ننم  
علفه و بی جانش ننم  
بله این سیک باشد  
که این هنر ننم  
و شکم بوسیم کافم ننم  
لهم عالم و سهیم کافم  
که این کفر ننم  
نمکه اکبر آنکه این  
سالم

وقف کردند علامت و قعی سقوط حرکت شد رضم شد میرم در حصل و سورم بود خدا و سار  
ما قبل او مكسور آنها و بایا بدل کردند میرم شد موادرم جمع تکسیر آن میرم است  
میرم اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند روکردند بتو  
اصلش که اصل و سورم بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الفظ جمع تکسیر  
در آورده بخوبی که ما بعد الفظ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند موادرم شد میرم تغییر آن  
میرم است میرم اسم مکبیر بود چون خواستند که اسم مکبیر را مصغر کنند روکردند بتو  
اصلش که اصل و سورم بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دو سوم جایی تغییر  
در آورده بخوبی که ما بعد الفظ تغییر بود آنرا کسره دادند مویرم جمع تکسیر آن میرم است

میرم اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند روکردند بتو

اصلش که اصل و سورام بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الفظ جمع تکسیر  
در آورده بخوبی که ما بعد الفظ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الفساکن ما قبل او  
مكسور آن الف را بایا بدل کردند موادرم شد میرم تغییر آن میرام است میرم  
اسم مکبیر بود چون خواستند که اسم مکبیر را مصغر کنند روکردند بتوی اصلش که اصل  
او موادرم بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دو سوم جایی تغییر در آورده

و خوبی که ما بعد الفظ تغییر بود آنرا کسره دادند بعده الفساکن ما قبل او مكسور آن  
الف را بایا بدل کردند مویرم شد مشال و اوی از باب فعل یقفل عرض

و از سهند فشار که و زان را غنیم دساده میکورد و شدن و سرم یو سرم و سما و سمه و دساده فهرو

و دیگر فشار نهاده  
و زان را غنیم دساده  
و سرم یو سرم و سما و سمه و دساده فهرو



لِمَ مُكْتَفٍ إِذَا قَاتَلَ لِمَ أَنْجَدَهُ الْأَنْجَادُ إِذَا مُنْكَرٍ كُفَّرَ مُكْرِنٌ كُفَّارٌ إِذَا حَمَدَهُ مُحَمَّدٌ كُفَّارٌ إِذَا حَمَدَهُ مُحَمَّدٌ

فَلَمَّا قَاتَلَ قَاتَلَ الْمُؤْمِنُونَ لِمَ فَلَمَّا قَاتَلَ الْمُؤْمِنُونَ لِمَ فَلَمَّا قَاتَلَ الْمُؤْمِنُونَ لِمَ فَلَمَّا قَاتَلَ الْمُؤْمِنُونَ لِمَ

قَاتَلَ الْمُؤْمِنُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ  
قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ قَاتَلَهُمُ الظَّالِمُونَ

سـمـ

بـنـمـةـ سـجـانـ حـنـنـ تـعـظـتـ يـالـ عـزـ وـ قـالـ بـنـمـةـ سـجـانـ حـنـنـ تـعـظـتـ يـالـ عـزـ وـ قـالـ

یَقُولُ وَرِسْلٌ يَقُولُ بِعْدِ صَمْبَرٍ وَأَتْقِيلٍ بَعْدِ فَصْلَكَرَهْ بَعْدِ قَبْلَهْ وَأَنْدَلْيَقُولُ وَشَدِّيَقْلَنْ  
وَرِسْلٌ يَقُولُ مِنْ بِعْدِ صَمْبَرٍ وَأَتْقِيلٍ بَعْدِ فَصْلَكَرَهْ بَعْدِ قَبْلَهْ أَوْ نَدِيَقُولُ وَسَكِينْ شَمِيمَهْ  
وَأَوْ دَلَامْ وَأَوْ رَاهْذَفْ كَرْ وَنَدِيَقْلَنْ شَدِّيَقْلَنْ وَرِسْلٌ يَقُولُ بِعْدِ وَأَوْ تَحْرَكْ بَعْدِ قَبْلَهْ فَرْ  
صَحْجَ سَاكِنْ حَرَكَتْ وَأَوْ لَقْلَكْ كَرْهْ بَعْدِ قَبْلَهْ وَأَنْدَلْيَقُولُ بَعْدِ كَهْفَنْ لَاقْلَهْ وَهْ  
مَفْتُوحَ كَشْ آنْغَادَهْ بَالِفْ بَدْلَهْ وَنَدِيَقْلَهْ شَدِّتَاهْ يَقْلَانْ يَقْلَنْ وَرِسْلٌ يَقُولُ مِنْ بِعْدِهْ  
سَتْخَرْ بَاقِلَهْ وَهْرَفْ صَحْجَ سَاكِنْ حَرَكَتْ وَأَوْ لَقْلَكْ كَرْهْ بَعْدِ قَبْلَهْ وَأَنْدَلْيَقُولُ بَعْدِهْ  
بِعْدِ الْكَنْوَنْ لَاقِلَهْ وَمَفْتُوحَ كَشْ آنْغَادَهْ بَالِفْ بَدْلَهْ بَدْلَهْ وَنَدِيَقْلَهْ سَاكِنْ شَمِيمَهْ بَالِفْ  
وَلَامْ الفَ رَاهْذَفْ كَرْ وَنَدِيَقْلَنْ شَدِّيَقْلَنْ قَيَاسْ سَتْهْ يَقْلَنْ آسِمْ فَاعْلَهْ قَاهِلَهْ بَاهِلَهْ  
قَاهِلَونْ قَاهِلَهْ وَرِسْلٌ قَاهِلَهْ بَوْ دَوْ وَأَوْ وَاقِعَ شَدِّ بَعْدِ الفَ آسِمْ فَاعْلَهْ وَرِسْلٌ سَلَامَتْ بَوْ دَوْ  
نَاهِدَهْ هَسْتَ آنْغَادَهْ بَاهْزَهْ بَدْلَهْ وَنَدِقَاهِلَهْ شَدِّ قَاهِلَهْ جَمْ تَكِيرَزَانْ قَاهِلَهْ سَاهِمْ وَهَدَهْ  
بَوْنْ خَوْهَتَهْ كَاهْسِمْ وَهَدَاهْ زَاجِمْ تَكِيرَزَهْ بَدْلَهْ وَنَدِبَوْيَهْ هَلَشْ كَهْ قَاهِلَهْ بَوْ دَرْفَاهِلَهْ  
مَفْتُوحَ بَوْ دَهْ ثَالِثَهْ رَاهِزَهْ فَتحَهْ دَوْ نَدِهْ تَاهْ آخِرَهْ آهْ وَنَدِهْ وَالِفْ وَهَدَاهْ رَاهْذَفْ كَرْ وَنَدِ  
قَوْلَهْ شَدِّ بَعْدِهْ وَأَوْ سَتْخَرْ بَاقِلَهْ وَمَفْتُوحَ آنْغَادَهْ بَالِفْ بَدْلَهْ وَنَدِقَاهِلَهْ شَدِّ قَوْلَهْ شَدِّ قَوْلَهْ جَمْ  
تَكِيرَزَانْ قَاهِلَهْ سَتْهْ قَاهِلَهْ آسِمْ وَهَدَاهْ بَوْ دَهْ بَوْنْ خَوْهَتَهْ كَاهْسِمْ وَهَدَاهْ زَاجِمْ تَكِيرَزَهْ بَدْلَهْ  
كَرْ وَنَدِبَوْيَهْ هَلَشْ كَهْ قَاهِلَهْ قَاهِلَهْ بَوْ دَرْفَاهِلَهْ دَاهْهْ وَأَدَنْ وَهَدَاهْ ثَالِثَهْ بَاهْشَهْ دَاهْهْ سَاهِهْ  
وَسَومْ جَاهِلَهْ جَمْ تَكِيرَزَهْ آهْ وَنَدِهْ وَالِفْ وَهَدَاهْ رَاهْذَفْ كَرْ وَنَدِقَاهِلَهْ شَدِّ قَوْلَهْ شَدِّ قَوْلَهْ قَوْلَهْ  
قَوْلَهْ قَوْلَهْ قَوْلَهْ تَاهِمَيْهْ بَوْيَهْ هَلَشْ دَاهْهْ كَهْ قَوْلَهْ قَوْلَهْ تَاهِمَيْهْ تَاهِمَيْهْ قَاهِلَهْ سَتْهْ قَاهِلَهْ

لاروزنیک از دوستی خود را  
بگذارد و بگوید: «ای خوش بخت!»

این کمتر بود و چون خوشنده که اینم کمتر را صغر کنند و کردند بیش از چهل قاول بود و خر  
خود را نهادند که اینم کمتر را صغر کنند و کردند بیش از چهل قاول بود و خر  
این کمتر خود را نهادند که اینم کمتر را صغر کنند و کردند بیش از چهل قاول بود و خر  
در آوردن دو قو تویل شد بعد و او ویا در یک کلمه هم آمدند نخستین فانیشان ساکن بود  
و این را یا کردند و یاریا او غامم کردند قو تویل شد تا اینکه قاولات قواول قو تویل  
قویله قواول جمع تکیه ایشان تا اینکه است قاوله هم وحدان بود و چون خواستند که هم وحدان  
جمع تکیه ایشان خوفی اول مفتح بود و ثانی قاول حکت بود و آنرا بوا و مفتح بدل کردند و خروجها  
الفیحه تکیه ایشان خوفی ایشان خوفی کردند قواول خوشد قو تویل جمع تکیه ایشان قاوله است  
فاصله ایشان بودند که اینم کمتر را صغر کنند و کردند بیش از چهل قاول بود و خر  
قاوله هم وحدان بود و چون خواستند که هم وحدان را همچویه تکیه ایشان خوفی کردند و کردند بیش از چهل قاوله

بود حرف اول باضم و او ندو شان میشد و ساخته فتح دا او ندا لف و تار و حد از احذف کردند  
قول شد و تو پنجه تغییر زان قایل است قایل هم مکبر بود چون فوستند که هم مکبر را  
کنند و کردند بسوی اصلش که قایله بود حرف اول باضم و او ندو شان قابل حرکت نبود  
آنرا بوا و غتو و بدل کردند و سوم جای ای تغییر در آوردن تو یوله شد بعد و او نایم کرد  
شخیزین فکر زیشان ساکن بود و او را یا کردند و یا ادعا کردند و شد و یکه شد و قول مقول  
مقولون مقابله میشیل مقول و مصل مقول بود ضمیر بردا و تشییل بود نظرکرده بجا اول  
دوازندال تقاضی ساکنین شد میان چرو و او نزد بعضی و او اول که عین کلمه است افتاد  
لأن الشافعی علامه و العلامه لا يحذف في مسْأَلَةٍ شد بر وزن مقول و نزد بعضی دا  
سری ۱۴۰۰ جمله بجزء  
ثانی افتاد لأن الشافعی زائد و الزائد احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مقول

برین قیاس است و ریشه شصت بیم مقول مقاویل جمع تکیه زان مقول است مقول  
اسم و حدان بود چون سند که هم و حدان را جمع تکیه کنند روک و نزد پوشی اصلش که مفهود  
بود حرف اوی فتح بود ثالثی رانیز فتح دادند سوم جا آلف جمع تکیه کنند روک و نزد فیکه با بعد  
جمع تکیه بود آنرا کسره دادند بعد و او ساکن با قبل اوکسوار آنواورا بیا بدل کر و نزد مقاویل  
شد مقلیه تغییر زان مقول است مقول ایم مکبر بود چون خستگی هم مکبر اصغر کنند روک و نزد بیو  
اصلش که مقول بود حرف اوی اضم دادند و ثالثی رافتح دسوم جایا یعنی تغییر در آورده حرف  
با بعد یعنی تغییر بود آنرا کسره دادند مفهیویل شد بعد و او ساکن با قبل اوکسوار  
هاورا بیا بدل کر و نزد مفهیویل شد بعد دا و دیا در یک کلیه بیم آمدند شخصیت فنازیشان ساکن  
بود دا و دیا کر و نزد دیاریا او غامم کردند بعد اجتماع ثلاث یارات شد و جماعت یارات  
کلام عرب است کرد پنهان شهنشد بنا بر این بیان ثالث رشیا مشیا حذف کردند مقلیه شد مقوله  
متقولات مقولات مقاویل مقلیه مقاویل جمع تکیه زان مقوله است مقوله  
اسم و حدان بود چون فوستند که هم و حدان را جمع تکیه کنند روک و نزد پوشی اصلش که  
مقوله بود حرف اوی فتح است و ثالثی رانیز فتح دادند و سوم جا آلف جمع تکیه  
در آورده فیکه با بعد آلف جمع تکیه بود آنرا کسره دادند مقاویل شد بعد دا و  
ساکن با قبل اوکسوار آنواورا بیا بدل کردند تار و حدان را حذف کردند مقاویل شد مقلیه  
تغییر زان مقوله است مقوله هم مکبر بود چون فوستند که هم مکبر اصغر کنند روک و نزد بیو  
اصلش که مقوله بود یو و سرف اوی اضم دادند و ثالثی رافتح دسوم جایا یعنی تغییر در آورده

دیگر بولان  
درگون بینه  
نمک داشت  
دیگر نمک  
آواره بولان  
بنداد بولان  
بلکه بولان  
بلکه بولان  
بلکه بولان

هم

بسخت بجهت  
برینکه بجهت  
بینه بجهت  
چیزی بجهت  
سرن بجهت  
سرن بجهت  
سرن بجهت  
سرن بجهت

و حرفی که با بعدی ای تصریح بود آنرا کسر و داوند مقصیو و که شد بعده واوساکن با قتل او مکون  
واورد باید پل کردند مخفیو یکه شد بعده واویا کسی هم آمدند تحسین فدازیشان ساکن بیو دو او  
پا کردند و دویا او غافم کردند ممکنیله شد بعده اجتماع شکست یارات شد و جماع یارات در کلام  
پنهان شکره پنهان شده بنا بر این یا در شالش را فیا مبتداً حذف کردند مخفیله شد حجج علوم  
از پنهان در صحن حفل بود چون کلم جازمه براول فعل ضارع و رامد آخر شش جزیم کردند علامت خیز  
سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شد میان واو ولام واوز را حذف کردند کم تقل شد  
کلم تبعید لایور صحن بقعلان بود چون کلم جازمه براول فعل ضارع و رامد آخر شش جزیم کردند علامت  
جزئی سقوط نون اعرابی شد کلم یقولا شد الی آخره و در ضارع مجهول القاعی که نین شد  
شیان لف ولام الف را حذف کردند کن یقوقل در صحن یقوقل بود چون لیان صیبه براول فعل  
ضارع و رامد آخر شر لفتب کردند علامت اضیی فتح ظاهیرگشت کن یقوقل شد الی آخر ضارع  
قولا قوقل واقوی قول افکن قتل از تقول تاکر و نتماکه علامت استعیان بود آنرا حذف کردند  
ما بعد حذف متوجه که با نامر چنان باشد بگوی آخرا خوش را وقف کردند علامت و قعنی  
سقوط حرکت شد القاعی ساکنین شد میان واو ولام واوز را حذف کردند قتل شد قتلیں  
دو مر اینست قتل در صحن ا قول بود ما خود از تقول تاکه علامت استعیان بود آنرا حذف  
کردند ما بعد حذف ساکن ما ذل نظر کردند بین کلمه او مضموم بود چه زویل  
بعشم در اول او فرآور دند امر چنان باشد بگوی آخرا خوش را وقف کردند  
علامت و قعنی سقوط حرکت شد ا قول شد بعده خدمه برو واو تقویل بیو نصل

کروه بحاقبل او و مذاقیعه ساکنین شد همان و او و لام و او را حذف کرد و مذاقیعه  
 بعد و بحرکتیه قاف از همراه دصل متغیر شد تر همراه را نیز حذف کردند قل شد <sup>بهر زان</sup> فل <sup>بهر زان</sup> تقوی  
 تقویان بنایا کرد مذاکره علامت استقبال بدو آنرا حذف کرد غایب بعد حذف شوک نامه  
 همان باشد بسکون آخر آخر شاء وقت کرد و مذاقیعه سقوط لونی اعرابی شد  
 قول آشید <sup>بهر زان</sup> قل و م قول او دصل آقویان بدو ما خود از تقویان بنایا کرد علامت استقبال بدو و آنرا حذف  
 کردند ما بعد حذف ساکن <sup>بهر زان</sup> بدنظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همراه دصل بضم و او  
 در آن و مذامر همان شد بسکون آخر آخر شاء وقت کرد و مذاقیعه سقوط لونی آخر  
 شد آقویان آشید بعد ضمیر بردا و لتعیل بود نقل کرد و بحاقبل او و مذاقیعه بحرکتیه قاف  
 استغنا از همراه دصل حاصل شد همراه را نیز حذف کردند قول آشید <sup>بهر زان</sup> تقویان بنایا  
 ساکره علامت استقبال بدو آنرا حذف کردند ما بعد حذف شوک نامه از مذامر همان باشد بسکون  
 آخر آخر شاء وقت کرد و مذاقیعه سقوط لونی اعرابی شد قول آشید <sup>بهر زان</sup> تقویان دو  
 قولی دصل آقویان بدو ما خود از تقویان بنایا کرد علامت استقبال بدو آنرا حذف کردند  
 ما بعد حذف ساکن <sup>بهر زان</sup> بدنظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همراه دصل بضم و  
 او لش فرآورد و مذامر همان باشد بسکون آخر آخر شاء وقت کرد و مذاقیعه سقوط  
 لونی اعرابی شد آقویان شد بعد ضمیر بردا و لتعیل بود نقل کرد و بحاقبل او و مذاقیعه شد  
 بعد و بحرکتیه قاف استغنا از همراه دصل حاصل شد همراه را حذف کردند قول آشید <sup>بهر زان</sup> تقویان  
 را نقل کردند بنایا کرد علامت استقبال بدو آنرا حذف کردند ما بعد حذف شوک

